

بحران دموکراسی در ایران

(۲)

باز کند و آنان را از اشغال تهران بازدارد ولی انگلیسیها و متحدان روسی آنان، که در آن هنگام دل خوشی از رضاشاه نداشتند آن قدر به پیشروی نیروهایشان به طرف تهران ادامه دادند تا او را مجبور به کناره‌گیری از مقام سلطنت کردند. و بلافاصله نیز از ایران تبعیدش نمودند. رضاشاه به این دلیل نتوانست در برابر حمله متفقین مقاومت کند که از حمایت مردم هیچ برخوردار نبود، حتی آن قدر مورد نفرت مردم بود که آنان، به گفته محسن صدر که زمانی از نزدیکان او بود، به هنگام تبعیدش از کشور نه تنها تأسفی ابراز نداشتند بلکه شادیه‌ها نمودند و به هم تبریک گفتند.

شاه جدید نه از حمایت مردم برخوردار بود و نه از حمایت متفقین. نارضایتی مردم از سلطنت بهلوی به حدی بود که سخن از تأسیس جمهوری یا اعاده تخت سلطنت به خاندان قاجار به میان آمد. گویا متفقین به فروغی پیشنهاد کرده بودند که حکومت ایران را جمهوری اعلام کند و خود نیز ریاست آن را به عهده بگیرد اما او ترجیح داد که به قانون اساسی پایبند بماند و نهاد سلطنت را حفظ کند و چنین نیز کرد.

هدف اصلی دولت فروغی حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت کشور از طریق مذاکرات دیپلماتیک بود. کوششهای دولت در این زمینه منجر به عقد پیمانی شد که گرچه به موجب آن تا پایان جنگ امتیازهایی به متفقین داده شد آنها نیز حاکمیت و یکپارچگی ایران را به رسمیت شناختند و تاریخی برای تخلیه نهایی ایران تعیین نمودند. با توجه به اوضاع آن روز جهان و بیم تجزیه کشور این

ناصر ایرانی

Fakhreddin Azimi: *Iran, The Crisis of Democracy*. London, I.B.Tauris & Co Ltd, 1989.

هفده دولتی که در دوازده سال پرسیس کار آمدند

دولت فروغی، شهریور تا اسفند ۱۳۲۰

تجاوز متفقین به خاک ایران رضاشاه را سخت پریشان و سر در گم کرد و چنان ترساند که تصمیم گرفت از سلطنت کناره‌گیری کند و به اصفهان برود. مشاورانش او را از این کار منصرف کردند و چون انگلیسیها و شورویها اعلام کرده بودند که به نخست‌وزیر وقت، علی منصور، اعتماد ندارند به او پیشنهاد نمودند که منصور را برکنار کند و جای او را به شخصی بسپارد که بتواند فوراً با متجاوزان وارد مذاکره شود. به دیده آنان مناسب‌ترین شخصی که در آن شرایط می‌توانست نخست‌وزیر شود محمدعلی فروغی بود. رضاشاه چندان تمایلی به تفویض مقام نخست‌وزیری به محمدعلی فروغی نداشت ولی دیگر زمان خودسری دیکتاتور به آخر رسیده بود.

فروغی سیاستمداری با تجربه و محترم و خردمند و معتدل بود و نیک می‌دانست که با دیگران چگونه به مذاکره بپردازد. نخستین اقدام دولت او این بود که اعلام کرد ارتش ایران نباید در برابر سر بازان متفقین مقاومت کند. در آن روزها احتمال اشغال تهران به وسیله سر بازان متفقین مردم را به شدت دچار وحشت کرده بود. بمبارانهای پراکنده شهر، از هم پاشیدن ارتش که باعث شده بود سبیلی از سر بازان گرسنه به خیابانها سرازیر شود، و کمبود نزدیک به قحطی نان و نفت این احساس را در مردم به وجود آورده بود که مملکت دارد به ورطه بلیه عظیمی فرو می‌افتد. خانواده سلطنتی به اصفهان گریخته بود و شاه و ولیعهد نیز در اندیشه فرار از تهران بودند.

فروغی علی‌رغم بیمار بودنش کوشید باب گفتگو را با متفقین



فروغی

خدمت تاریخی بزرگی به ایران بود.

دولت همچنین می‌کوشید که نظم و امنیت را به کشور بازگرداند و مواد غذایی و سایر احتیاجات روزمره مردم را به حد کافی فراهم بیاورد. ولی انجام این وظایف مستلزم برقرار کردن اقتدار دولت و به کار انداختن دستگاه اداری مملکت بود که در شرایط آن روز ایران چندان آسان نمی‌نمود.

دولت فروغی به طور کلی با سه مشکل عمده رو به رو بود: شورش عشایر؛ از بین رفتن اقتدار دولت در مناطق تحت اشغال شوروی، به ویژه در آذربایجان؛ و کمبود نزدیک به قحطی مواد غذایی و سایر کالاهای ضروری. دولت از هیچ لحاظ آمادگی و توانایی لازم برای مقابله با این سه مشکل را نداشت. ارتش از هم پاشیده بود، بین سازمانهای دولتی هماهنگی وجود نداشت، و فساد و رشوه‌خواری مأموران دولت را رفیق قافله و شریک دزد کرده بود. مجلس هم که تازه دوره استبداد را پشت سر گذاشته بود و وارد دوره‌ای شده بود که در آن مخالف‌خوانی جاذبه توده‌ای فراوانی داشت هیچ تمایلی به همکاری نشان نمی‌داد. در مدت ۱۸۴ روزی که دولت فروغی عمر کرد کابینه او سه بار ترمیم شد. این ترمیمها تا حدی به این قصد صورت می‌گرفت که رضایت و حمایت مجلس جلب شود اما مجلس پس از هر ترمیم با آراء کمتری از دولت حمایت می‌کرد تا جایی که فروغی چاره‌ای جز استعفا ندید.

دولت سهیلی، اسفند ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۲۱

به محض استعفای فروغی مجلس در صدد برآمد جاننشینی برای او بیابد. گروههای با نفوذ مجلس کوشیدند اختلافاتشان را کنار بگذارند و سیاستمداری را پیشنهاد کنند که از حمایت مجلس برخوردار باشد اما این کوشش آنها به جایی نرسید.

شاه از تشتت آراء مجلسیان سود جست و علی سهیلی را مأمور تشکیل کابینه کرد. سهیلی از هواداران پر و پا قرص شاه بود و آماده بود دست به هر کاری بزند تا رضایت او را جلب کند. در مجذوب یا مرعوب کردن نمایندگان هم استاد بود. با انگلیسیها هم روابط دوستانه‌ای داشت و در امور مهم، از جمله در انتخاب وزیرانش، با آنان مشورت می‌کرد. این بود که وقتی کابینه‌اش را به مجلس معرفی کرد از ۱۰۴ نماینده حاضر در جلسه ۱۰۱ نفر به او رأی موافق دادند.

برای آنکه دانسته شود شاه چگونه سیاستمداری را می‌پسندید و پروبال می‌داد بد نیست از دیدگاه ابراهیم خواجه نوری، که خود از سیاستمداران آن ایام بود، نگاهی به چهره سهیلی بیندازیم. خواجه نوری علی سهیلی را شخصی می‌دانست که از آغاز زندگی سیاسی‌اش فهمیده بود که در عالم سیاست

کسی با صداقت یا وظیفه‌شناسی به جایی نمی‌رسد بلکه لطف بالادستان کارساز است و برای آنکه چنین لطفی شامل حال شخص شود حقیقت‌گویی، نشان دادن هوش و صمیمیت، و گوشزد کردن اشتباههایی که بالادستان مرتکب شده‌اند و راهنمایی آنان به کلی بی‌فایده و بلکه زیانبخش است. او سیاستمداری جبون و مطیع بود که فاقد - یا قادر به پوشاندن - آن صفاتی بود که در دیگران حسادت برمی‌انگیخت. توانایی او در کوچک نمودن خود، در محتاط بودن و پرخاشگر نبودن، در اینکه نقاب معصومیت و رضایت به چهره بزند و وانمود کند که در هر حال وفاداریش را به بالادستان حفظ می‌کند اجزاء اساسی موفقیت در جامعه‌ای بود که در آن هیچ کس امنیت نداشت و پیشرفت اشخاص بر اساس ضوابط منطقی مشخصی صورت نمی‌گرفت.

برنامه دولت سهیلی برقراری امنیت و رفع کمبود مواد غذایی و سایر کالاهای ضروری بود. سهیلی تصمیم گرفت گره مشکل اول را با توسل به نیروی نظامی و تفرقه‌افکنی بین عشایر بگشاید اما توانایی دولت او در پیش گرفتن راه معقولی که مشکل دوم را به نحو اساسی حل کند از این هم کمتر بود. در این مورد هم دولت آسانترین راه را توسل به زور تشخیص داد، مجلس نیز با تصویب لایحه ضد احتکار قدرت قانونی لازم را به او بخشید، ولی بی‌کفایتی دستگاه اداری و فقدان کارکنان کارآموده وضع را از آن که بود بدتر کرد. لایحه ضد احتکار تنها فایده‌ای که داشت این بود که «مقامات باهوش» را در سود محترکان شریک ساخت.

ناتوانی سهیلی در حل مشکل کمبود کالاهای ضروری موقعیت او را تضعیف کرد و متفقین را به اعتراض واداشت زیرا مردم کمبودها را ناشی از حضور سر بازان بیگانه می‌دانستند و به همین جهت هیچ دل خوشی از آنان نداشتند. متفقین لازم می‌دانستند که مشکل کمبود کالاها هر چه زودتر حل شود تا خشم مردم نسبت به آنان بیش از این نشود. از سوی دیگر، روش سیاسی سهیلی که مبتنی بر وعده‌های دروغین و تهدیدهای توخالی بود (او را «دروغگوی شماره یک» لقب داده بودند) چندان نگذشت که نتایج منفی خود را آشکار کرد، یعنی دوستانش را از او رنجاند و دشمنانش را در مخالفت با او مصمم تر ساخت و او مجبور شد استعفا دهد. نخست‌وزیری او بیش از ۱۴۴ روز دوام نیاورد.

دولت قوام، مرداد تا بهمن ۱۳۲۱

احمد قوام در دوره رضاشاه از غرضه سیاست کنار گذاشته شده بود و همین امر به او اعتبار بخشیده بود و در اذهان بسیاری از مردم این باور را به وجود آورده بود که او طرفدار حکومت پارلمانی است و بیش از آن سیاستمدارانی که در خدمت رژیم سابق بودند



قوام



سهیلی

گروههای صاحب نفوذ بی کلاه نماند. وزیران کابینه او همگی از افراد شناخته شده نخبگان حاکم بودند و جز یک نفر تمام ایشان سابقه وزارت داشتند.

برنامه‌ای که قوام به مجلس ارائه داد همان برنامه دولت سهیلی بود: ایجاد امنیت در کشور و رفع کمبود مواد غذایی. مجلس نیز با اکثریت قاطعی به او رأی اعتماد داد. اما تجربیات گذشته به روشنی نشان داده بود که به چنین رأی اعتماد قاطعی نمی‌شد اعتماد کرد. هیچ تضمینی وجود نداشت که روز یا روزهای بعد موش‌دوانی نمایندگان در کار دولت شروع نشود و آنان به کوچکترین بهانه‌ای مجلس را از اکثریت نیندازند.

همان‌طور که انتظار می‌رفت طولی نکشید که قوام با مخالفت روزافزون مجلس رو به روشد و او برای آنکه خود را از قید مخالفت و نظارت مجلس رها کند و بتواند با دست باز به حل مشکلات کمبود مواد غذایی، تورم، اغتشاش، و حمل و نقل بپردازد از مجلس تفصیح اختیارات تامه کرد. مجلس با این تقاضای او موافقت نکرد و همین امر روابط دولت و مجلس را تیره‌تر ساخت.

شاه نیز که هرگز نظر خوشی نسبت به قوام نداشت و معتقد بود که او از خاندان پهلوی متفر است از فرصتی که کشمکش دولت و مجلس پیش آورده بود سود جست و دشمنی پنهان خود را با او آشکار کرد.

روز ۱۷ آذر عده‌ای از مردم جهت اعتراض به کمبود نان در برابر مجلس اجتماع کردند، و این اجتماع اعتراض آمیز به سرعت تبدیل به شورش شد که دوازده روز تمام ادامه یافت. برخی از شورشیان به غارت مغازه‌ها پرداختند و اقامتگاه نخست‌وزیر را آتش زدند و مجلس را اشغال کردند. با آنکه قوام پست وزارت جنگ را نیز به عهده داشت ارتش و شهربانی در اوج شورش دست به هیچ اقدام بازدارنده‌ای نزدند و فقط پس از آنکه حکومت نظامی اعلام شد و سپهبد احمدی به سمت فرماندار نظامی تهران

شایستگی دارد که ریاست دولت قانونی را به عهده بگیرد. پس از برکناری و تبعید رضاشاه، قوام فعالیت سیاسی را از سر گرفت و دوستان و پیروان فعالی به دور خود جمع کرد اما روش سیاسی او این نبود که فقط بر دوستان و پیروان خود تکیه کند بلکه حمایت فعال یا دست کم رضایت شورویها و انگلیسیها و امریکاییها را هم لازم می‌دانست.

شورویها به او علاقه‌مند بودند زیرا او نه دست پرورده دربار بود و نه دوستدار انگلیس، حتی چنین به نظر می‌رسید که هر دوی آنها، به ویژه انگلیسیها، با او مخالفند. حمایت شوروی خود حمایت حزب توده را هم به همراه داشت. امریکاییها نیز به او علاقه‌مند بودند چون او همواره خواستار آن بود که پای امریکاییها به صحنه سیاسی ایران کشانده شود و این به مذاق آنان بسیار خوش می‌آمد. انگلیسیها ابتدا معتقد بودند که قوام بیش از حد متمایل به شورویهاست اما پس از آنکه قوام به دیدار یکی از اعضای سفارت رفت و به او اطمینان داد که مستقل از شورویهاست آنان هم به شاه اطلاع دادند که مخالف نخست‌وزیری او نیستند.

بدین ترتیب قوام توفیق یافت که حمایت شورویها و امریکاییها و انگلیسیها را جلب نماید بدون آنکه خدمتگزار آنان جلوه کند. او می‌دانست که مجبور است دیر یا زود با بن بست سیاسی موجود به ستیز بپردازد و شکی نداشت که این امر او را با مخالفت و دشمنی شدید روبه‌رو خواهد ساخت. منتهی باورداشت که مخالفت و دشمنی نیروهای داخلی در صورتی مؤثر است که از حمایت این یا آن سفارت برخوردار باشد. از این رو کوشیده بود که نیروهای بیگانه را با دولت خود موافق سازد تا پشت مخالفان و دشمنانش خالی بماند.

قوام به این شرط موافقت کرده بود مقام نخست‌وزیری را به عهده بگیرد که در انتخاب همکارانش آزاد باشد، با وجود این وزیران کابینه‌اش را به گونه‌ای انتخاب کرد که سر هیچ یک از

منصوب گردید شورش را سرکوب کردند.

شورش ۱۷ آذر به تحریک مأموران دربار در گرفت یا دامنه یافت. قصد دربار این بود که نخست وزیر را هراسناک و دلسرد سازد و مجبور به استعفا کند. شاه به این دلیل تصمیم گرفته بود قوام را از نخست وزیری برکنار کند که او کوشیده بود از تسلط شاه بر ارتش بکاهد. اکثریت نمایندگان مجلس نیز که تلاش او را برای ایجاد یک دولت قوی که قادر باشد مشکلات اساسی مملکت را حل کند نمی پسندیدند دست به دست شاه دادند و روز ۲۴ بهمن به نخست وزیر اعلام کردند که او دیگر از حمایت اکثریت نمایندگان برخوردار نیست.

آنچه احمد قوام را از رقیبان و دشمنانش ممتاز می ساخت این بود که او نه میانمایه بود و نه نوکر مآب. چنین مردی در شرایط آن روز ایران نمی توانست چندان بر سریر قدرت دوام بیاورد و بیش از حدود شش ماه دوام نیاورد.

دولت سهیلی، بهمن ۱۳۲۱ تا فروردین ۱۳۲۳

در همان روزی که قوام استعفا داد گروهی از نمایندگان مجلس به دیدار شاه رفتند و به او اطلاع دادند که مایلند علی سهیلی نخست وزیر شود. شاه علاقه مند بود محمد ساعد، وزیر امور خارجه دولت پیشین، مأمور تشکیل کابینه گردد زیرا او گوش به فرمان تر از سهیلی بود ولی نمایندگان با نخست وزیری ساعد موافقت نکردند و با اکثریت قاطعی به کابینه سهیلی رأی اعتماد دادند.

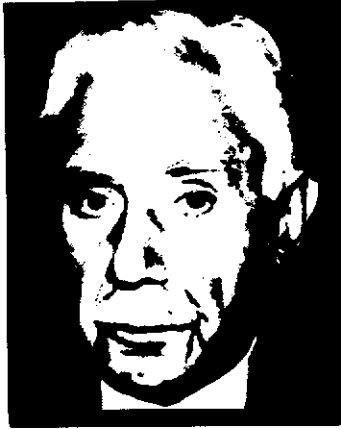
کابینه سهیلی شبیه همان کابینه های پیشین بود و عمده ترین مواد برنامه دولت او هم همچنان رفع همان مشکل قدیمی کمبود مواد غذایی و افزایش قیمتها.

مهمترین مسئله ای که در این زمان توجه همگان را به خود معطوف داشته بود انتخابات دوره چهاردهم مجلس بود. علاوه بر قدرتهای خارجی و گروههای مختلف نخبگان حاکم نیروهایی هم که به تازگی قدم به عرصه سیاسی کشور گذاشته بودند می کوشیدند تا تعداد بیشتری از افراد خود را بر کرسی نمایندگی مجلس بنشانند.

مهمترین این نیروهای جدید حزب توده بود که هسته اصلی آن از روشنفکران چپ گرا، به ویژه باقیمانندگان گروه موسوم به «پنجاه و سه نفر» تشکیل شده بود. آزادی سیاسی که پس از سقوط رژیم رضاخان در کشور برقرار شده بود به حزب توده امکان داده بود که به سرعت رشد کند و با بهره جویی از شرایط نامساعد اجتماعی-اقتصادی کشور و ناتوانی مشهود نخبگان حاکم در رفع مشکلات و بحرانهای جامعه نفوذ و جاذبه خود را در سراسر کشور گسترش دهد.

حزب توده با راهنمودهای سفارت شوروی و با توجه به اتحاد روس و انگلیس یک برنامه اصلاحات اجتماعی-اقتصادی در چارچوب قانون اساسی موجود اختیار کرده بود. مواضع اعتدالی حزب از همان ابتدا انتقاد عناصر انقلابی حزب را برانگیخته بود؛ رهبری حزب ناهمگن بود و هم رأیی روشنی در مورد روابط حزب با اتحاد شوروی وجود نداشت. مع هذا حزب بدون قید و شرط طرفدار شوروی بود و از سیاست شوروی پیروی می کرد. دولت فروغی با حزب توده به مخالفت برخاسته بود اما نرزش دولت سهیلی به حزب توده امکان داده بود که موقعیت خود را مستحکم کند. قوام در برابر خدمتهایی که برخی از رهبران حزب و سفارت شوروی به او کرده بودند قدمی به سود حزب برنداشته بود با وجود این در زمان دولت او حزب توده از لحاظ سازمانی رشد بسیار کرده بود. پیروزی تدریجی ارتش سرخ بر آلمانها و فتح استالینگراد در فوریه ۱۹۴۳ نیز اعتماد حزب توده را نسبت به خود افزایش داد و دل بستگی آن را به شوروی آشکارتر کرد. حزب توده البته اعلام می کرد که کمونیست نیست و تکرار می نمود که قصد دارد در چارچوب قانون اساسی فعالیت کند. مع هذا هدفهای اصلاح طلبانه و مواضع شوروی پرستانه اش نخبگان حاکم را نگران کرده بود، نخبگان حاکم بهترین شیوه ای که می توانستند در برابر حزب توده اختیار کنند این بود که ابتکار عمل را به دست گیرند و خود همان اصلاحات اجتماعی-اقتصادی را عملی کنند که حزب توده به عنوان برنامه خود برگزیده بود. اما آنان نه تنها از دست زدن به چنین اصلاحاتی عاجز بودند بلکه حتی لزوم آن را هم درک نمی کردند. متأسفانه باید گفت که سفارت انگلیس بیش از نخبگان نیاز به اصلاحات را حس می کرد. بلافاصله پس از انتصاب سهیلی به مقام نخست وزیری، سفیر انگلیس شفاها به او توصیه کرد تدابیری جهت «حمایت از کارگران صنعتی» و «افزایش سهم کشاورزان از محصول» و «محدودیت زمین تا حد معقولی» اتخاذ کند و سپس نامه ای به سهیلی نوشت حاوی یک برنامه اصلاحاتی مشروح که تقریباً کلیه جنبه های زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ایران را در بر می گرفت. ولی نخبگان حاکم حتی اگر خود می خواستند نمی توانستند سیاست اصلاحاتی مؤثری پیش گیرند زیرا ساختار حکومتی به نحوی بود که فقط اقدامات تاکتیکی و هدفهای کوتاه مدت و محدود را ممکن می ساخت.

یکی از توصیه های انگلیسیها استخدام مشاوران خارجی برای انجام اصلاحات مالی و اقتصادی بود زیرا آنان معتقد بودند که دولت ایران خود به تنهایی قادر به انجام چنین اصلاحاتی نیست. در ۲۱ آبان ۱۳۲۱، به هنگامی که دولت قوام بر سر کار بود، مجلس قانونی را گذرانده بود که براساس آن دکتر آرتور میلیسپو



ساعد

موضوع مهمی که در این زمان نیروهای سیاسی را به کشمکش واداشته بود حدود اقتدار دکتر میلسپو بود. در صدر مخالفان او دکتر مصدق قرار داشت که خواهان خاتمه بخشیدن به خدمت او بود، و در صدر موافقانش سیدضیاءالدین طباطبایی بود که مجدداً در صحنه سیاسی ایران ظاهر شده و دفاع از منافع انگلیس را به عهده گرفته بود. شاه و انگلیسیها و امریکاییها هم موافق ادامه خدمت میلسپو بودند. ساعد در این وسط نمی دانست چه باید بکند. از یک سو مایل نبود بر خلاف تمایل شاه و سفارتخانه های انگلیس و امریکا قدمی بردارد و از سوی دیگر ناتوانی میلسپو در اداره امور اقتصادی و مالی کشور اظهار من الشمس شده بود و خود ساعد هم علناً آن را ابراز داشته بود. راه حلی که بیشتر نمایندگان مجلس پیشنهاد کردند محدود کردن اقتدار میلسپو بود، ولی خود او این پیشنهاد را نپذیرفت و استعفا داد. دولت ناچار شد از محدود کردن اقتدار میلسپو صرف نظر کند تا او استعفايش را پس بگیرد.

اما وخیم ترین بحرانی که در آن سالها گریبان نخبگان حاکم را گرفت در پیش بود: دولت ساعد ماهها بود که پیشنهادهای شرکت های امریکایی استاندارد وکیوم (Standard Vacuum) و سینکلر اویل (Sinclair Oil) و شرکت انگلیسی شل (Shell) را که می کوشیدند امتیاز استخراج نفت در جنوب ایران را به دست بیاورند مخفیانه مورد بررسی قرار می داد. در اواخر شهریور ۱۳۲۳ سرگئی کافتارادزه معاون کمیسر امور خارجه شوروی وارد تهران شد و از جانب دولت شوروی تقاضای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت و سایر مواد معدنی در تمام ایالات شمالی ایران کرد. این تقاضای شورویها دولت را وحشت زده کرد و برای آنکه خود را از شر آن خلاص کند بدون مشورت با مجلس تصمیم گرفت کلیه مذاکرات مربوط به نفت را تا پایان جنگ به تعویق بیندازد. شاه و تقریباً کلیه نخبگان حاکم از تصمیم دولت جانبداری کردند ولی شورویها و حزب توده شخص ساعد را زیر رگباری از حمله های تبلیغاتی گرفتند.

(Dr. Arthur Millspaugh) به استخدام دولت ایران در آمده بود تا ریاست دارایی ایران را به مدت ۵ سال به عهده بگیرد و با اقتدار زیادی که به او تفویض شده بود امور مالی کشور را تنظیم کند، مشکل کمبود مواد غذایی را برطرف سازد، قیمت کالاها را تثبیت کند، به وضع حمل و نقل سر و صورت بخشد، و بودجه کشور را تعدیل کند. ولی دکتر میلسپو کار چندانی از پیش نبرد زیرا در همان قدمهای اول هم با مخالفت شاه و ارتش روبه رو شد چون تن به افزایش بودجه ارتش نمی داد و هم با مخالفت ثروتمندان که لایحه مالیات بر درآمدی را که او از تصویب مجلس گذرانده بود به سود خود نمی دانستند. ملی گرایان به رهبری دکتر مصدق هم که اصولاً استخدام مشاوران خارجی را منافی حاکمیت ملی می دانستند، و حزب توده هم چون نخستین بادهای جنگ سرد شروع به وزیدن کرده بود به مخالفت با استخدام مشاوران خارجی (البته از نوع غربی اش) پرداخت.

به هر حال علی رغم مشکلات قدیمی که دولت از حل آنها عاجز بود، نظیر کمبودها و عدم امنیت، و سایر دشواریهایی که گاه به گاه با آنها مواجه می شد، از قبیل اعتصاب مهندسان در خرداد ۱۳۲۲، سهیلی توانست حمایت اکثریت نمایندگان مجلس را حفظ کند. رضایت مجلس از سهیلی ناشی از این امر بود که او می کوشید در هر کاری میل مجلس را در نظر بگیرد و طبق آن عمل کند. اما تبعیت او از امیال مجلس باعث شد که شاه و انگلیسیها به مخالفت با او برخیزند و با استفاده از فرصتی که پایان عمر مجلس سیزدهم پیش آورده بود زیر آب دولتش را بزنند.

دولت ساعد، فروردین تا آذر ۱۳۲۳ در انتخابات مجلس چهاردهم دولت و دربار و ارتش و انگلیسیها و شورویها و منتقدان محلی هر یک در حوزه نفوذ خود در جریان انتخابات دخالت کرده بودند و نامزدها شان را از صندوقهای رأی بیرون آورده بودند. از این رو ناهمگنی مجلس بیشتر شده بود و طبعاً تشکیل کابینه های قوی و کارآمد مشکلتر.

پس از آنکه مجلس چهارده رسماً افتتاح گردید فعالیتهای پشت پرده برای تعیین نخست وزیر جدید شروع شد. بیشتر نمایندگان علاقه مند بودند که محمد ساعد مأمور تشکیل کابینه شود. محمد ساعد در تفلیس زاده شده بود و به روسی روانتر از فارسی سخن می گفت. چندان اطلاعی هم از اوضاع داخلی ایران نداشت. او گرچه به قول قاسم غنی مردی بسیار درستکار و صادق بود، سر به راه و معتدل و بدون بلندپروازی و فروتن و وفادار و ساده لوح هم بود (گویا خود را به ساده لوحی می زد)، و اینها همان خصایصی بود که نخست وزیر مطلوب شاه و انگلیسیها و بیشتر نخبگان می بایست داشته باشد.



بیات

را مشروط به آن کرده بود که پس از سقوط دولتش کماکان بتواند کرسی نمایندگی مجلس را حفظ کند. اکثریت نمایندگان این شرط او را نپذیرفتند چون یکی از انگیزه‌های آنان درست همین بود که مصدق را از تریبون مجلس دور و محروم سازند.

متولیان مجلس بالأخره پس از چند هفته چانه زدن موافقت کردند که مرتضی قلی بیات تشکیل کابینه دهد. بیات از مالکان بزرگ و سیاستمداران پرنفوذ بود و ده دوره متوالی نمایندگی سلطان آباد (اراک) را در مجلس به عهده داشت. مهمترین مشکلی که در برابر دولت او قرار داشت مسئله نفت بود. اما دکتر مصدق روز ۱۰ آذر لایحه‌ای با قید دو فوریت تقدیم مجلس کرد که مشکل نفت را تا حد زیادی از پیش پای دولت بیات برداشت. به موجب این لایحه که کلیه نمایندگان حاضر در جلسه - البته به استثنای فراکسیون حزب توده که تعهد دیگری را متقبل بود - به آن رأی موافق دادند دولتهای ایران از مذاکره با خارجیان جهت اعطای امتیاز نفت منع شده بودند.

دکتر مصدق به گناه این اقدام مبتکرانه مهم زیر رگبار حمله‌های تبلیغاتی شورویها و حزب توده قرار گرفت، و خودداری او از تأیید لایحه غلامحسین بهرامیان مبنی بر لغو قرارداد نفت جنوب بهانه به دست حزب توده داد تا او را، از جمله به قلم خلیل ملکی، به طرفداری از غرب و ضدیت با شوروی متهم کنند.

در همین زمان به خدمت دکتر میلسیو خاتمه داده شد. دکتر میلسیو در دومین دوره مأموریتش در ایران، که هفده سال پس از اولین دوره مأموریتش آغاز شده بود، کاری از پیش نبرد. نه توانست مالیه ایران را تجدید سازمان دهد، نه از افزایش قیمتها جلوگیری کند، و نه ذخایر مواد غذایی را به حد مطلوب برساند. سازمانهای مختلفی هم که تأسیس کرده بود و حقوق و مزایایی که به پنجاه نفر همکارش می داد بیش از آن هزینه برمی داشت که متناسب با خدماتش باشد. لایحه مالیات بردرآمد او هم از يك سو دشمنی پولداران را برانگیخته بود و از سوی دیگر باعث رواج

سیاست اعلام شده حزب توده تا آن هنگام مخالفت قاطع با اعطای هرگونه امتیاز نفت به خارجیان بود اما تقاضای شورویها حزب را برانگیخت که بدون هیچ توجیهی سیاست اعلام شده‌اش را پس بگیرد. حالا دیگر حزب توده از اینکه باید به خارجیان امتیاز داد یا نداد سخنی به میان نمی آورد بلکه مسئله اساسی را این می دانست که چگونه باید به خارجیان امتیاز داد تا سود بیشتری عاید مملکت شود. حزب توده تا آنجا پیش رفت که به قلم احسان طبری اعلام کرد نه تنها باید به شورویها امتیاز اکتشاف و استخراج نفت ایران را داد بلکه انگلیسیها و امریکاییها را هم نباید بی نصیب گذاشت. البته آنچه برای حزب توده مهم بود، و می خواست آن را به هر قیمتی که برای مردم ایران تمام می شد عملی کند، اعطای امتیاز نفت به شورویها بود و چون دولت ساعد از این کار خودداری می کرد حزب توده دستگاه تبلیغاتی خود را با تمام قوا به کار انداخت تا ساعد را بی اعتبار کند و دیگران را بترساند تا از موضع او حمایت نکنند، و برای آنکه تبلیغات خود را مؤثرتر سازد در ۵ آبان ۱۳۲۳ تظاهرات بزرگی با کمک و حضور سربازان شوروی به راه انداخت.

انگلیسیها و امریکاییها هم خوشحال بودند و هم ناامید. خوشحال بودند چون به تقاضای شورویها پاسخ منفی داده شده بود و ناامید بودند چون درخواستهای خودشان هم به جایی نرسیده بود. برخی از مقامات انگلیسی به فکر افتادند راه حلی تقریباً شبیه به همان راه حل حزب توده بیابند (یعنی از نمذ نفت ایران کلاهی به هر سه نیروی بیگانه برسد) اما رد تقاضای شورویها احساسات ملی ایرانیان را به غلبان آورده بود و آگاهی مردم را افزایش داده بود و در نتیجه اعطای هرگونه امتیازی را به خارجیان، چه به غرب و چه به شوروی، بسیار مشکل کرده بود. گرفتاری ساعد با شورویها و حزب توده کم بود شاه و دربار هم از او روی گرداندند، و او با آنکه همچنان از حمایت مجلس برخوردار بود بهتر آن دید که از مقام نخست وزیری استعفا دهد. استعفای او بیش از هر چیز دیگر ناشی از فشار شورویها بود. فشار شورویها بعدها نیز ادامه یافت و موقعیت جانشینان ساعد را ضعیف تر از دولتهای پیشین کرد.

دولت بیات، آذر ۱۳۲۳ تا اردیبهشت ۱۳۲۴

پس از سقوط دولت ساعد به دلیل تیرگی روابط ایران و شوروی و تشدید اختلاف و چنددستگی در میان نمایندگان مجلس نامزدهای احتمالی پست نخست وزیری تمایلی برای تصدی این شغل نداشتند. یکی از این نامزدان سیدضیاء بود ولی او بیم داشت به محض تشکیل کابینه شورویها اسباب سقوط او را فراهم بیاورند. نامزد دیگر دکتر محمد مصدق بود که پذیرش مقام نخست وزیری

بیشتر فساد شده بود. رفتار اهانت آمیزش نسبت به ارتش و تعلقش در اختصاص بودجه به آن روابط او را با شاه تیره کرده بود. ملی گرایان و چپ گرایان هم که اصولاً از روز اول نظر خوشی نسبت به او نداشتند. از این رو دولت دیگر نمی توانست از او حمایت کند. روز ۱۸ دی مجلس به لایحه‌ای که دکتر مصدق تقدیم کرده بود و به موجب آن اختیارات اقتصادی میلپسو از او سلب می شد رأی موافق داد و همین امر میلپسو را مجبور به استعفا و ترك ایران کرد.

اما دولت هیچ برنامه مؤثری که بتواند آن را جانشین سازمان اقتصادی میلپسو کند نداشت؛ وضع مالی دولت و توزیع کالاهای جیره بندی شده نیز بدتر از پیش شده بود؛ و اصلاً دولت چنان ناتوان بود که به گفته وزیر مختار انگلیس حتی توان آن را نداشت که «سقوط کند». وظیفه ساقط کردن کابینه بیات را نمایندگان مجلس به عهده گرفتند، بدین ترتیب که او را ترغیب کردند از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند و چون او چنین کرد به او رأی اعتماد ندادند.

دولت حکیمی، اردیبهشت تا خرداد ۱۳۲۴

ائتلاف دو گروه از مجلسیان که بیات را به نخست وزیری رسانده بود پس از سقوط دولت او از هم گسست و چون گروههای موجود هیچ يك نمی توانستند نامزد مطلوب خود را بر دیگران تحمیل کنند این راه حل اختیار گردید که ابراهیم حکیمی مأمور تشکیل کابینه شود.

وزیر مختار انگلیس حکیمی را «به هیچ» می گرفت اما دکتر مصدق او را یکی از آن سیاستمداران درستکاری به حساب می آورد که منافع ملی را فدای منافع خصوصی خود نمی کنند. به هر حال او سخت سرسپرده شاه بود و در انتخاب وزیرانش توجه چندانی به علائق نمایندگان نکرد. مجلس هم به کابینه او رأی اعتماد نداد.

در آن زمان فشار شورویها و حزب توده رو به افزایش بود و از



حکیمی



کردستان خیرهای نگران کننده‌ای درباره رشد جنبش جدایی طلبانه‌ای در آن استان می رسید، و چنین حس می شد که شاید نیروهای خارجی زیر قولشان بزنند و در موعد مقرر سر بازشان را از ایران بیرون نبرند. علی رغم این وضع وخیم، نمایندگان مجلس دست از مباحثات بی پایانشان نمی کشیدند و اجازه نمی دادند که دولتی با اقتدار و استقلال کافی بر سر کار بیاید. قانون اساسی به مجلس قدرتی بیش از قوه اجرائیه بخشیده بود ولی خود مجلس را تنشهای داخلی فلج کرده بود و این وضع جز آنکه بنیانهای نظام پارلمانی را سست کند و حکومت مبتنی بر قانون اساسی را بی اعتبار سازد حاصل دیگری دربر نداشت.

دولت صدر، تیر تا آبان ۱۳۲۴

چون کابینه حکیمی نتوانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد گروههایی که اکثریت مجلس را تشکیل می دادند گرد آمدند و در غیاب سایر نمایندگان محسن صدر را به نخست وزیری برگزیدند. دکتر مصدق از این رفتار اکثریت به خشم آمد و به اتفاق بیش از سی تن از نمایندگان اقلیت پاجرایی تشکیل داد که مصمم بود با استفاده از ابزار پارلمانی «ایستراکسیون» اجازه ندهد که تعداد نمایندگان به حد نصاب لازم برسد تا صدر نتواند رأی اعتماد بگیرد و مجبور به استعفا شود.

اقلیت توانست به مدت تقریباً سه ماه و نیم دولت را از دریافت رأی اعتماد محروم کند. بن بست مجلس، که باعث شده بود دولت فاقد اقتدار قانونی باشد، همزمان بود با رویدادهای خطرناکی که حزب توده به طور مستقیم یا غیر مستقیم محرك آنها بود. در استان آذربایجان که تحت اشغال سر بازان روسی بود شورشی در زندان تبریز برپا شد که به کشته و زخمی شدن عده‌ای منجر گشت، در مراغه ادارات دولتی به تصرف درآمد، در لیقوان زدوخوردهایی بین توده ایها و مالک ده حاجی احتشام لیقوانی در گرفت که به قتل او انجامید. در گیلان و مازندران هم کارگران صنعتی آشوبهایی برپا کردند. مهمتر از اینها، در مرداد ۱۳۲۴ بیست و پنج افسر و

سرخ از ایران نشان نمی‌دادند و این امر دولت صدر را به شدت تهدید می‌کرد.

گرچه رویدادهای خطرناک تابستان ۱۳۲۴ هم اکثریت و هم اقلیت مجلس را گوش به زنگ کرده بود هیچ کدام حاضر به مصالحه نمی‌شدند. اقلیت همچنان اجازه نمی‌داد که تعداد نمایندگان به حد نصاب لازم برسد و دولت فاقد اقتدار قانونی کامل بود.

گفته می‌شود که بالأخره سوء تفاهمی باعث شد که اقلیت از ابستراکسیون استفاده نکند: صدر در دیداری با نمایندگان اقلیت به آنان گفته بود که اگر اقلیت اجازه بدهد مجلس برای دادن رأی اعتماد به دولت او تشکیل جلسه بدهد و تعداد مخالفان او به ۴۰ نفر برسد استعفا خواهد داد. اقلیت این گفته او را تعهدی جدی به حساب آورد و چون مطمئن بود که می‌تواند ۴۰ رأی مخالف گرد بیاورد با تمام قوا در جلسه‌ای که به تقاضای صدر برای دادن رأی اعتماد به دولت تشکیل شده بود شرکت کرد و درست ۴۰ رأی مخالف در برابر ۷۰ رأی موافق به صندوق ریخت. اما صدر استعفا نداد و همین امر اقلیت را برانگیخت تا شیوه مبارزه‌اش را تغییر دهد و به حمله مستقیم بپردازد و عرصه را چنان بر او تنگ کند که در ظرف کمتر از یکماه پس از گرفتن رأی اعتماد خود قید نخست وزیری را بزند.

دولت حکیمی، آبان تا بهمن ۱۳۲۴

اوضاع وخیم کشور بالأخره اکثریت و اقلیت مجلس را واداشت که رویارویی را کنار بگذارند و موافقت کنند که ابراهیم حکیمی مأمور تشکیل کابینه شود. حکیمی این بار در انتخاب وزیرانش با نمایندگان مجلس مشورت کرد و به علایق آنان توجه نشان داد و به همین دلیل کابینه او با اکثریت قاطعی از مجلس رأی اعتماد گرفت.

در این زمان نخبگان حاکم، و به واقع بسیاری دیگر از ایرانیان، نگران بودند که نکند شورویها نسبت به ایران مقاصد سوء در سر داشته باشند. تصور می‌شد که شوروی به تلافی استنکاف دولت ایران از اعطای امتیاز نفت به آن کشور در تخلیه خاک ایران تعلل می‌ورزد و از جنبشهای خودمختاری طلب حمایت می‌کند. نقض حاکمیت دولت در مناطق تحت اشغال شوروی حس انزجار بخشی از جامعه ایران را برانگیخته بود، در عین حال شورویها با جادوی ایدئولوژی خواب کننده‌شان بسیاری از روشنفکران چپ‌گرا، حتی روشنفکران میانه‌رو چپ را اغوا کرده بودند که باور کنند حضور و رفتار شوروی در ایران نهایتاً به نفع منافع ملی است و به آن کسانی که مخالف این باور بودند برچسب همکاری با سیدضیاء بزنند یا آنان را مدافعان مرتجع امپریالیسم بدانند.



صدر

سرباز توده‌ای در خراسان، که آن هم تحت اشغال شوروی بود، دست به شورش زدند. آنان با اطلاع بخش نظامی حزب ولی ظاهراً بدون اطلاع کمیته مرکزی و شورویها شورش کرده بودند. قصد آنان این بود که ترکمانان را به قیام تحریک کنند و امیدوار بودند که قیام ترکمانان به سرعت گسترش یابد و حمایت روسها را جلب کند و حزب توده را به حکومت برساند. اما شورویها و حزب توده از شورش افسران مزبور حمایت نکردند و دولت صدر موفق شد به آسانی آن را در نطفه خفه کند. صدر همچنین برای جلوگیری از هرگونه اغتشاشی در تهران تدابیر پیشگیرانه‌ای اتخاذ کرد و فعالیتهای حزب توده را محدود ساخت. اما عمده‌ترین هراسی که گریبان تهران را گرفته بود ناشی از رشد جنبش خودمختاری طلب در کردستان و تشکیل فرقه دموکرات در آذربایجان بود. در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان اعلامیه‌ای صادر کرد و ضمن آن خواستار خودمختاری آذربایجان شد. فعالیتهای تبلیغاتی چپ‌گرایانه که تحت حمایت شورویها صورت می‌گرفت فضای سیاسی پرتنش در مملکت به وجود آورده بود که باعث شده بود راست‌گرایانی از قبیل سیدضیاء و پیروان او در حزب اراده ملی زمینه مناسبی برای فعالیت بیابند. در تهران مقامات حکومت نظامی تظاهرات خیابانی را ممنوع کردند، دفاتر حزب توده را بستند، و چند روزنامه توده‌ای را توقیف نمودند. آنچه به دولت اجازه داد که دست به این تدابیر بزند خروج ارتش شوروی از تهران بود که یکی از منابع قدرت حزب توده بود. نارضایتی ناشی از ناتوانی دولت در تأمین رفاه مردم باعث شده بود که حزب توده رشد کند اما آنچه بیش از همه به رشد آن حزب کمک کرده بود حضور ارتش شوروی بود، و در نتیجه مسئله خروج نیروهای بیگانه از کشور که می‌بایست در مارس ۱۹۴۶ صورت گیرد (طبق پیمان سه جانبه ۱۳۲۱ شش ماه پس از خاتمه جنگ جهانی دوم) از اهمیت زیادی برخوردار بود. پس از خاتمه جنگ در اوت ۱۹۴۵ بیشتر سربازان امریکایی و انگلیسی ایران را ترک کرده بودند اما شورویها هیچ تمایلی به خروج ارتش

نخست وزیر او این بار بیش از ۲۲ ماه طول کشید که می توان آن را به دو دوره تقسیم کرد.

دوره اول. مهمترین وظیفه قوام در این دوره حل بحران ناشی از خودداری شوروی از تخلیه شمال ایران و تأسیس رژیمهای تحت حمایتش در آذربایجان و کردستان بود. قوام پس از تشکیل کابینه در رأس هیئتی به مسکو سفر کرد تا با شورویها به مذاکره بپردازد ولی در ۱۹ اسفند ۱۳۲۴ با دست خالی به تهران بازگشت. امریکاییها و انگلیسیها می کوشیدند که مسئله را به سازمان ملل بکشانند اما شورویها ترجیح می دادند با شخص قوام به راه حلّی برسند. از این رو به سادچیکف، سفیر کبیر جدیدشان در ایران، دستور دادند مذاکره با دولت ایران را از سر گیرد. مذاکرات از سر گرفته شد و به عقد موافقتنامه ای منجر گردید که بر اساس آن قرار شد ارتش سرخ تا نیمه ماه مه (اواخر اردیبهشت) ایران را تخلیه کند و ایران و شوروی یک شرکت نفت مشترک برای اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران تشکیل دهند. مسئله آذربایجان نیز یک موضوع داخلی ایران تلقی گردید.

قوام به خوبی آگاه بود که با انعقاد این موافقتنامه چه مسئولیت عظیمی را پذیرفته است. حساس ترین ماده قرار داد مربوط به تأسیس شرکت نفت ایران و شوروی بود، اما قوام تصویب نهایی آن را به عهده مجلس گذاشته بود. به هر حال قوام به شورویها اطمینان داده بود که صمیمانه علاقه مند است به درخواستهای آنان جواب مثبت دهد و در این کار تا آنجا پیش رفت که سه تن از رهبران حزب توده را وارد کابینه خود کرد. قوام با این قصد با حزب توده ائتلاف کرده بود که آن حزب را در مشکلاتی که دولت با آنها مواجه بود سهیم کند و به کمک آن بهتر بتواند از پس شورویها و فرقه دموکرات در آذربایجان و آشوبهای کارگری در جنوب و اصفهان برآید.

ائتلاف قوام با حزب توده در ابتدا اهمیت و نقش آن حزب را بیشتر کرد ولی چندی که گذشت باعث تضعیف آن شد، و این احتمالاً همان چیزی بود که قوام در پی آن بود. با وجود این، سفیران انگلیس و امریکا به شدت مخالف ائتلاف مزبور بودند و آن را نشانه تمایل بیشتر قوام به اتحاد شوروی و تکیه او بر چپ گرایان می دانستند. انگلیسیها عشایر جنوب، از جمله قشقاییها و بختیاریها، را به شورش تحریک کردند تا دولت مجبور شود سیاست دوستی با شوروی را کنار بگذارد و فعالیت توده ایها را محدود کند. شورش عشایر به شاه و ارتش امکان داد که آزادی عمل قوام را محدود سازند. وزیر جنگ به وابسته نظامی انگلیس در ایران گفته بود که برای مقاومت در برابر حزب توده لازم است از قشقاییها کمک گرفته شود و تأکید کرده بود که اگر لازم باشد

واژگان مکالمه سیاسی انقلابی، و لذا کل نظام فکری و شیوه بحث و استدلال چپ، عمدتاً به وسیله حزب توده از روسیه وارد ایران شده بود و روشنفکران ایران نیز با شور و اشتیاق آن را پذیرفته بودند.

در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ «دولت ملی آذربایجان» رسماً در تبریز تأسیس شد و «مجلس ملی» در حضور ژنرال کنسول روسیه تشکیل جلسه داد و جعفر پیشه‌وری کابینه اش را به مجلس معرفی کرد. دست دولت حکیمی در برابر این رویداد به کلی بسته بود و هیچ عکس العمل مؤثری نمی توانست نشان دهد. به عنوان مثال سر بازان و ژاندارمهایی که از تهران به آذربایجان گسیل کرده بود تا اقتدار دولت را مجدداً در آن استان برقرار سازند نرسیده به قزوین به وسیله ارتش سرخ متوقف شده بودند، و هنگامی که دولت به این عمل ارتش سرخ اعتراض کرد شوروی رسماً اعلام نمود که اجازه نخواهد داد نیروهای دولت مرکزی وارد آذربایجان شوند.

انصاف حکم می کند که بگوییم در این سالها تمام اقدامات شوروی منافی حاکمیت و استقلال ایران نبود. شورویها یک بار هم قدمی به نفع ایران برداشتند و آن هنگامی بود که بی بی سی در ۱۵ دی ۱۳۲۴ فاش کرد انگلیس و امریکا به شوروی پیشنهاد کرده اند کمیسیون سه جانبه ای مرکب از نمایندگان انگلیس و امریکا و شوروی تشکیل گردد تا مشکلات داخلی ایران را مورد بررسی قرار دهد و راه حلهایی برای آنها بیابد. این پیشنهاد خشم ایرانیان را برانگیخت. مصدق و دیگران آن را شوم تر از قرارداد ۱۹۱۹ دانستند. شورویها که حالا آیشان با متفقان سابقشان به یک جوی نمی رفت پیشنهاد مزبور را نپذیرفتند و خیال ایرانیان را راحت کردند. خوشحالی وطن دوستان تا آن حد بود که دکتر مصدق از شورویها تشکر کرد.

اما این خوشحالی کوچک به کنار، کشور همچنان با بحرانهایی وخیم دست به گریبان بود و دولت ناتوان و بی اقتدار، به طوری که بیش از ۶۷ روز نتوانست زیر بار مشکلات بی شمار تاب بیاورد.

دولت قوام، بهمن ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۶

احمد قوام از همان روزی که در بهمن ۱۳۲۶ از مقام نخست وزیر استعفا داد در صدد دوباره زمام قدرت را به دست گیرد. در این مدت بدون آنکه حامیان امریکایی اش را از خود برنجانند موفق شد علاقه و حمایت بیشتر شورویها، و طبعاً حزب توده، را جلب کند. ضمناً توانسته بود در مجلس هم طرفداران خود را افزایش دهد. از این رو پس از استعفای حکیمی بخت نخست وزیری او بیش از سایر نامزدان این مقام بود.

این دوزود فرو خوردندش به این امید که قوام سعی کند در مجلس پانزدهم طرح تأسیس شرکت نفت ایران و شوروی را به تصویب برساند.

فردای ترمیم کابینه و اخراج وزیران توده‌ای هیئت نمایندگی فرقهٔ دموکرات نیز پس از دو ماه مذاکره با دولت بدون دستیابی به هیچ نتیجه‌ای تهران را ترک کرد و روز ۱۹ آذر ۱۳۲۵ ارتش ایران، همراه با عشایر شاهسون و ذوالفقاری، از مرز آذربایجان گذشت و دو روز بعد تبریز را فتح کرد. فتح تبریز خود به خود رژیم «جمهوری کردستان» را هم ساقط کرد. «جمهوری کردستان» در مهاباد تشکیل شده بود ولی به دلیل سرشت قبیله‌ایش نه علاقهٔ چپ‌گرایان را چندان جلب کرده بود و نه توجه دولت را.

سقوط رژیم پیشه‌وری شکست افتخار آمیزی برای جنبش چپ نبود. ارتش ایران مقاومت پراکنده‌ای را که دموکراتها ضمن فرار از خود نشان می‌دادند به راحتی درهم شکست و کسانی که به شوروی نگرینخته بودند به سرعت تسلیم شدند. شورویها پس از انعقاد موافقتنامهٔ قوام - سادچیکف دموکراتها را رها کرده بودند. آنان دموکراتها را علم کرده بودند تا از دولت ایران امتیاز نفت بگیرند و هنگامی که تصور کردند به آن امتیاز دست یافته‌اند دموکراتها را در تنگنا قرار دادند تا با دولت مرکزی به توافق برسند.

شکست فرقهٔ دموکرات تردیدها و مخالفت‌های پنهانی را که در حزب توده راجع به طرفداری حزب از اعطای امتیاز نفت به شورویها و تجربهٔ کابینهٔ ائتلافی وجود داشت آشکار کرد و گرچه رهبری حزب کوشید با اعتراف به برخی از «اشتباهات» سر و ته قضیه را هم بیاورد گروهی از ناراضیان، که در میان ایشان تنی چند از مخلص‌ترین و هوشمندترین فعالان حزب وجود داشتند، به رهبری خلیل ملکی از حزب انشعاب کردند.

دورهٔ دوم. قوام در دورهٔ اول مسئلهٔ خروج ارتش سرخ از خاک ایران و جنبشهای خود مختاری طلب آذربایجان و کردستان را حل کرده بود حالا می‌بایست مشکل تقاضای شورویها برای کسب امتیاز نفت را از پیش پای دولت بردارد، ولی ابتدا لازم بود انتخابات مجلس پانزدهم را برگزار کند.

حزب دموکرات ایران در انتخابات مجلس پیروزی بزرگی به دست آورد و چنین به نظر می‌رسید که قوام امکان خواهد یافت مدتی طولانی بر صندلی نخست‌وزیری تکیه بزند بدون آنکه مجلس مزاحمتی برای او ایجاد کند. پیروزی حزب دموکرات موقعیت برتری به «فرقهٔ» او بخشیده بود و باعث نارضایتی رقیبان، به ویژه دربار، شده بود. آنچه به شاه و سایر دشمنان قوام دلخوشی می‌داد تنشها و ناسازگاریهایی بود که در داخل حزب



برضد نخست‌وزیر به مبارزهٔ حاد متوسل خواهیم شد تا از ایجاد يك دولت گوش به فرمان کمونیستها در تهران جلوگیری کنیم. ارتش علاقه‌ای به فرونشاندن شورش قشقاییها از خود نشان نمی‌داد و همین امر قوام را مجبور کرد «جنبش ملی فارس» را که قشقاییها به وجود آورده بودند به رسمیت بشناسد و با آن کنار بیاید.

از سوی دیگر علی‌رغم همکاری قوام و حزب توده در سطح وزیران، روابط حزب دموکرات قوام و حزب توده خصمانه بود و کار آن دو گاه در خیابانها به زد و خوردهای خونین می‌کشید. قوام حزب دموکرات ایران را در تابستان ۱۳۲۵ تشکیل داده بود. برنامهٔ حزب دموکرات تا حدی شبیه برنامهٔ حزب توده بود و قصد قوام آن بود که این دعوی حزب توده را که تنها قهرمان و نمایندهٔ منافع طبقات پایین جامعه است و تنها حزبی است که اندیشه‌های پیشرو مطرح می‌سازد باطل کند. ضمناً قوام قصد داشت با استفاده از مقام نخست‌وزیری پیروان و یارانش را سازمان بخشد تا بتواند تعداد زیادی نماینده به مجلس آینده بفرستد که پیرو حزب جدید باشند و تداوم نخست‌وزیری او را تضمین کنند.

کنار آمدن دولت با قشقاییها و انتخابات مجلس پانزدهم ائتلاف قوام و حزب توده را بر هم زد. پس از موافقت دولت با درخواستهای قشقاییها وزیران توده‌ای از شرکت در جلسات هیئت دولت خودداری کردند، با وجود این حزب توده همچنان لازم می‌دانست با حزب قوام «جبهه‌ای مشترک علیه نیروهای ارتجاعی» تشکیل دهد و در انتخابات مجلس پانزدهم نیروهایشان را يك کاسه کنند. شورویها و حزب توده امیدوار بودند از طریق این ائتلاف تعداد زیادی نمایندهٔ توده‌ای به مجلس بفرستند تا آن را وادار به تصویب موافقتنامهٔ قوام - سادچیکف سازند و در تعیین سیاست دولتهای آینده نیز مؤثر واقع شوند. ولی قوام و حزیش با حزب توده ائتلاف نکردند و همین امر باعث شد که جدال تبلیغاتی طرفین اوج بگیرد. قوام نیز از فرصتی که خودداری وزیران توده‌ای از شرکت در جلسات کابینه پیش آورده بود استفاده کرد و آنان را از کابینه اخراج نمود.

چرخش قوام به راست، امریکاییها و انگلیسیها و شاه را خوشحال کرد و شورویها و حزب توده را به خشم آورد، خشمی که

مسعود روزنامه‌نگار پرشور و با ذوق بود که در روزنامه‌اش مرد امروز دربار و ارتش و برخی از نخبگان را زیر حمله‌های بی‌وقفه قرار می‌داد. در آن زمان قتل او به گردن دربار، به ویژه اشرف پهلوی، افتاد ولی بعدها فاش شد که برخی از رهبران حزب توده به دست عوامل خود محمد مسعود را به قتل رساندند و قصدشان احتمالاً همین بود که خانواده شاه را در معرض سوءظن قرار دهند.

روز ۱۸ خرداد ۱۳۲۷ حکیمی به مجلس آمد و گزارشی از «دستاوردهای» خود داد و تقاضای رأی اعتماد کرد. مجلس به او رأی اعتماد نداد و در نتیجه کابینه‌اش پس از ۲۳ هفته که بر سر کار بود سقوط کرد.

چنین به نظر می‌رسید که سیاست فرقه‌ای موجود از نفس افتاده است و آن شور و شرهای اولین سالهای پس از سقوط رضاشاه جای خود را به شکاکیت و تسلیم داده است و دیگر کسی را حوصله‌ای باقی نمانده است تا با شاه بر سر اینکه چه کسی نخست‌وزیر بشود چک و چانه بزند.

دولت هژیر، تیر تا آبان ۱۳۲۷

همین بی‌حوصلگی به دربار اجازه داد فرد مورد پسند خود عبدالحسین هژیر را به نخست‌وزیری برساند و کابینه او با اکثریت ناچیزی از مجلس رأی اعتماد گرفت. هژیر از همان ابتدای کار نشان داد که نخست‌وزیری بی‌اراده و ضعیف‌النفس است و نیاز دارد که به دیگران، به ویژه به دربار و انگلیسیها، تکیه بزند و به شدت از مخالفانش می‌ترسد.

اکنون مهمترین مشغله ذهنی شاه تجدید نظر در قانون اساسی و افزایش قدرت قانونی خود بود. او می‌کوشید حمایت یا رضایت مقامات انگلیسی و امریکایی را جلب کند و در این کار تا حدی موفق شده بود اما، شاید از بخت بد او، رادیو بی‌بی‌سی در ۱۲ آبان خبر داد که وزیر امور خارجه ایران، موسی نوری

دموکرات به وجود آمده بود. حزب دموکرات علی‌رغم تشکیلات مفصلش بیش از هر چیز دیگر مکانیسمی برای توزیع غنائم انتخاباتی بین دست پروردگان قوام بود، دست پروردگانی که دیری نگذشت که معلوم شد وفاداری آنان دوامی ندارد. بیشتر آنان فرصت طلبانی بودند که به قوام پیوسته بودند تا به کرسی نمایندگی مجلس دست یابند و چون به این خواسته خود رسیدند از او جدا شدند. کسانی هم که سرشان بی‌کلاه مانده بود به دشمنان او پیوستند. وقتی مجلس پانزدهم آغاز به کار کرد پیروان قوام تا آن حد کاهش یافته بودند که اقلیت را تشکیل می‌دادند. روشن بود که چنین مجلسی موافقتنامه قوام - سادچیکف را تصویب نخواهد کرد. قوام این را می‌دانست و ناراضی هم نبود. ولی روسها او را مکرراً تهدید می‌کردند که اگر مجلس از تصویب موافقتنامه خودداری کند آنان به اقدامات تلافی جویانه دست خواهند زد، از جمله ۱۱ تن طلای ایران را پس خواهند داد و به استقلال ایران خاتمه خواهند داد.

روز ۲۹ مهر ۱۳۲۶ مجلس موافقتنامه قوام - سادچیکف را مردود اعلام کرد، و بدین ترتیب مشکلی که دشمنان داخلی قوام و انگلیس و امریکا ترجیح می‌دادند به دست او حل شود از میان رفت. حالا وقت آن بود که او را تحت فشار قرار دهند تا استعفا دهد، اما قوام سرسخت‌تر از آن بود که در برابر فشار جاخالی کند. لاجرم او را از نخست‌وزیری برکنار کردند.

قوام در یکی از خطرناک‌ترین لحظات تاریخ ایران مقام نخست‌وزیری را به عهده گرفته بود. او شاید تمام جزئیات نقشه‌ای را که به بازپس گرفتن آذربایجان و کردستان و رد تقاضای شورویها برای کسب امتیاز نفت انجامید طرح‌ریزی نکرده بود ولی به تحقیق معمار و مجری استراتژی بی‌بود که این هدفها را تحقق بخشید. قوام هوش و زیرکی و مهارت فوق‌العاده‌ای داشت که به او امکان داد بحرانهایی را رفع کند که تقریباً همه رقیبانش را گیج می‌کرد و به زانو در می‌آورد و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را به خطر می‌انداخت.

دولت حکیمی، دی ۱۳۲۶ تا خرداد ۱۳۲۷

حکیمی همواره آماده بود بدون توجه به اینکه دولتش چقدر دوام می‌آورد یا توفیقی در حل مشکلات مملکت پیدا می‌کند یا نه کابینه تشکیل دهد. این بار هم دولت ضعیفی تشکیل داد که حتی نمی‌توانست برای تمام وزارتخانه‌ها وزیر بیابد. وجود چنین دولتی شاه را خوشحال می‌کرد زیرا به او امکان می‌داد ثابت کند که شکل موجود حکومت کارآمد نیست و زمینه را برای تجدید نظر در قانون اساسی و افزایش قدرت قانونی خود فراهم سازد. حادثه قابل‌ذکری که در این دوره روی داد قتل مرموز محمد



هژیر

عبدالقدیر آزاد دولت را استیضاح کردند و این جمع کوچک با سخنرانیهای خود آن قدر کار مجلس را مختل کردند تا عمر آن در ۶ مرداد ۱۳۲۷ پایان یافت.

مهمترین رویدادهای این دوره تشکیل جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق، ترور عبدالحسین هژیر به دست سید حسین امامی عضو فدائیان اسلام، و برگزار شدن انتخابات مجلس شانزدهم بود.

تیراندازی به شاه و قتل هژیر بیشتر سیاستمداران، و از جمله ساعد و همکارانش، را ترساند و آنان را از اتخاذ و تصویب سیاستهایی که بر خلاف میل مردم بود بازداشت. ساعد پیش از پیش از مقابله مستقیم با مشکلات مملکت طفره رفت تا بدان حد که حتی طرفدارانش را مأیوس ساخت.

مجلس شانزدهم در ۹ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح شد. ساعد هیچ امیدی نداشت که بتواند از این مجلس رأی اعتماد بگیرد. قرارداد الحاقی هم ممکن نبود در آن به تصویب برسد زیرا هیچ نماینده‌ای حاضر نبود به دفاع از آن بپردازد. کابینه ساعد در فروردین ۱۳۲۹ پس از ۱۶ ماه که بر سر کار بود سقوط کرد.

دولت منصور، فروردین تا تیر ۱۳۲۹

انگلیسیها علی منصور را چون علاقه‌مند بود که قرارداد الحاقی گس - گلشائیان به تصویب برسد دارای «صفات لازم» برای نخست‌وزیری می‌دانستند. از این رو شاه را راضی کردند که او را مأمور تشکیل کابینه کند.

در این زمان جبهه ملی نفوذ و جاذبه زیادی یافته بود و منصور لازم می‌دانست با آن کنار بیاید، ولی این سیاست منصور نارضایتی شاه و انگلیسیها را برانگیخت. انگلیسیها به دولت فشار وارد می‌آوردند تا هر چه زودتر لایحه قرارداد الحاقی را به مجلس بفرستد و فعالانه از آن دفاع کند. منصور قرارداد را به مجلس فرستاد اما علی‌رغم اصرار دکتر مصدق و همکارانش که از او



منصور

اسفندیاری، در سفر خصوصی خود به لندن با وزیر امور خارجه انگلیس راجع به تجدید نظر در قانون اساسی مذاکره خواهد کرد و این خبر، گرچه مکرراً از طرف بی‌بی‌سی و دولت ایران تکذیب شد، آشوبی در صحنه سیاسی ایران به وجود آورد و شاه را مجبور کرد که موقتاً دست از برنامه خود بردارد.

هژیر نیز در همین مدت کوتاهی که از نخست‌وزیریش گذشته بود بی‌کفایتی خود را چنان آشکار کرده بود که حتی نمی‌توانست لایحه بودجه دولت را از تصویب مجلس بگذراند. از این رو پس از آنکه در ۱۳ آبان به استیضاح عبدالقدیر آزاد پاسخ داد و از مجلس رأی اعتماد گرفت خود مقام نخست‌وزیری را بوسید و کنار گذاشت.

دولت ساعد، آبان ۱۳۲۷ تا فروردین ۱۳۲۹

فردای کناره‌گیری هژیر از مقام نخست‌وزیری، شاه نمایندگان گروههای مختلف مجلس را به قصر سلطنتی فراخواند تا با ایشان درباره انتخاب نخست‌وزیر جدید مشورت کند، و سپس بدون «رأی تمایل» قبلی مجلس که تا آن زمان شیوه معمول در انتخاب نخست‌وزیر بود محمد ساعد را مأمور تشکیل کابینه کرد. ساعد به زحمت توانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد تا چه برسد به اینکه دولتی نیرومند تشکیل دهد. «دولت نیرومند» هدفی بود که شاه در پی آن بود منتهی معتقد بود که به وجود آمدن چنین دولتی مستلزم تجدید نظر در قانون اساسی است. اما او آن قدر اعتماد به نفس نداشت که بدون جلب موافقت انگلیس و امریکا دست به این کار بزند، و انگلیسیها هم گرچه اذعان داشتند که لازم است در قانون اساسی تغییراتی داده شود معتقد بودند که هنوز موقع مناسب برای این کار فرا نرسیده است.

روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ حزب توده در دانشگاه تهران به شاه تیراندازی کرد و این رویداد فضایی پر از وحشت و خفقان در مملکت ایجاد کرد که به شاه فرصت داد تا نقشه‌ای را که از مدتها پیش در سر داشت عملی کند؛ یعنی مجلس مؤسسان را تشکیل دهد و بر اقتدار قانونی خود بیفزاید. مهمترین اختیاری که شاه به دست آورد حق انحلال مجلس بود.

رویداد ۱۵ بهمن به دولت ساعد نیز فرصت داد تا مجلس را به تمکین وادارد و مخالفانش را سرکوب کند: حکومت نظامی اعلام کرد، حزب توده را منحل ساخت، روزنامه‌نگارانی را که به دربار توهین می‌کردند دستگیر نمود، بسیاری از سیاستمداران را به زندان انداخت، و آیت‌الله کاشانی را به خارجه تبعید کرد. ساعد حالا دست خود را آن قدر باز می‌دید که تصمیم گرفت مشکل نفت را با تقدیم لایحه قرارداد الحاقی گس - گلشائیان به مجلس حل کند ولی حسین مکی و دکتر بقایی و عبدالحسن حائری زاده و

داشتند و از او حمایت می کردند، او هم «تمایل روشنی نشان داده بود به اینکه سفارت را در جریان موضوعهای مهم، از جمله دفاع، قرار دهد». کیفیت روابط رزم آرا و انگلیسیها بیش از هر چیز دیگر در کوششهای او برای حل مسئله نفت آشکار بود. او و وزیر دارایی اش، غلامحسین فروهر، از قرار داد الحاقی نفت دفاع کردند حال آنکه کمیسیون نفت مجلس آن را به اتفاق آراء رد نمود و جبهه ملی خواستار ملی شدن صنعت نفت شد. مردم و برخی از روحانیون از درخواست ملی شدن صنعت نفت دفاع کردند و شور و هیجان عمومی چنان بالا گرفت که مخالفت با شعار ملی شدن صنعت نفت بسیار دشوار شد. با وجود این رزم آرا آن را «غیر عملی» خواند و سعی کرد مردم را از دشواریها و خطرات آن بترساند.

رزم آرا با جانبداری از انگلیسیها در برابر درخواستهای ملی هم به حیثیت خود لطمه زد و هم جاننش را از دست داد: روز ۱۳ اسفند در جلسه کمیسیون نفت مجلس مخالفتش را با ملی شدن صنعت نفت تکرار کرد و سه روز بعد در مسجد شاه به ضرب گلوله خلیل طهماسبی عضو فدائیان اسلام کشته شد.

دولت علا، اسفند ۱۳۲۹ تا اردیبهشت ۱۳۳۰
در همان روزی که رزم آرا به قتل رسید امیر اسدالله علم شتابزده به سفارت انگلیس رفت و از جانب شاه با مقامات سفارت راجع به دولت آینده مشورت کرد: دولت آینده آیا باید قوی باشد یا «بی آزار»؟

انگلیسیها گرچه علاقه مند بودند که سیدضیاء نخست وزیر شود با توجه به وضع موجود توصیه کردند يك «دولت محلل» بر سر کار بیاید. امریکاییها معتقد بودند که باید «شخصیتی تا سرحد امکان» قوی مأمور تشکیل کابینه شود اما لازم می دانستند که نخست وزیر آینده نامزد انگلیس و امریکا جلوه نکند.

بدین ترتیب، با خودداری سفارتخانه های انگلیس و امریکا از تعیین نامزد خاصی، مسئولیت انتخاب نخست وزیر به عهده شاه و مشاورانش افتاد و آنان که «بی راهنما» مانده بودند ترجیح دادند

می خواستند نظر شخص خودش را در مورد قرار داد مزبور علناً ابراز دارد از این کار خودداری کرد. انگلیسیها به این نتیجه رسیدند که «هیچ کار مؤثری از منصور بر نمی آید». لاجرم به شاه و امریکاییها پیوستند که در صدد بودند رزم آرا را به نخست وزیر برسانند. و منصور، با آنکه مجلس ترجیح می داد از شر رزم آرا به او پناه ببرد، بدون حمایت شاه و امریکا و انگلیس چاره ای جز استعفا نداشت.

دولت رزم آرا، تیر تا اسفند ۱۳۲۹

گفته می شد که سیهید حاج علی رزم آرا مردی نیرومند و پیرانترزی و دارای آرمانهای اصلاح طلبانه است. پشتیبان اصلی او اشرف پهلوی بود. امریکا و انگلیس و شاه و برخی از سیاستمداران با نفوذ هم از او حمایت می کردند. ولی هنگامی که او برنامه و کابینه اش را به مجلس معرفی کرد با مخالفت شدید جبهه ملی روبه رو شد.

رزم آرا با شعار «قدرت، قاطعیت، و اصلاحات» اداره امور کشور را به عهده گرفت اما از همان ابتدای کار اقلیت جسور مجلس توانست چوب لای چرخ دولت او بگذارد. البته اکثریت مجلس نیز چندان اشتیاقی به حمایت از او نشان نمی داد و فقط تا آن حد با او همکاری می کرد که کمتر از آن ممکن نبود. این همکاری محدود هم بیشتر به این خاطر بود که نمایندگان می دانستند شاه و رزم آرا خیال دارند مجلس را منحل کنند. اما هنگامی که خطر انحلال مجلس از بین رفت، مجلس اقتدار قانونی اش را به کار گرفت و باز در نقش سخنگوی آرمانهای ملی و در خواستهای ملی ظاهر شد. بدین ترتیب موقعیت رزم آرا در برابر مجلس تضعیف گردید ولی آنچه به حیثیت او لطمه بیشتری زد فرارده تن از رهبران حزب توده از زندان بود که گویا با اطلاع خود او صورت گرفته بود.

رزم آرا کوشید و موفق شد که روابط ایران و شوروی را بهبود بخشد و با دولت شوروی يك قرار داد بازرگانی منعقد کند، منتهی تکیه او در درجه اول بر انگلیسیها بود. انگلیسیها به او اعتماد



علاء



رزم آرا



مصدق

مصدق به دو دوره تقسیم می شود:

دوره اول. دشمنان داخلی و خارجی او حالا که می دیدند کار از کار گذشته و آن سبب بکشسته است به خود دلخوشی می دادند که مصدق نمی تواند مسئله نفت را حل کند و- آن طور که سفارت انگلیس پیش بینی می کرد- «در زمان کوتاهی شکست خواهد خورد و لاجرم نیست خواهد شد».

مصدق مصمم بود که مسئله نفت را از طریق اجرای قانون ملی شدن حل کند، و پذیرش مقام نخست وزیری را مشروط به تصویب پیش نویس قانون ۹ ماده ای کرده بود. مجلس هم بدون توجه به تهدیدهای دولت انگلیس در ۸ اردیبهشت قانون مزبور را به اتفاق آراء تصویب کرد و روز بعد نیز مجلس سنا علی رغم کوششهای شاه و دربار همین کار را کرد. حالا دیگر ملی شدن نفت و نخست وزیری مصدق از هم جدانشدنی و برگشت ناپذیر شده بود.

اندکی بعد هیئتی به ریاست باذیل جکسون از جانب شرکت نفت به ایران آمد تا با مصدق درباره نفت مذاکره کند. دولت خواستار آن شد که هیئت مزبور اعلام کند قانون ملی شدن را کاملاً می پذیرد. انگلیسیها فقط تا این حد آماده بودند اصل ملی شدن را بپذیرند که وضع سابق برقرار بماند و به ویژه مهار تولید نفت در دست ایشان باشد. طبعاً مذاکرات به جایی نرسید و هیئت انگلیسی تهران را ترک گفت.

سپس اورل هریمن به تهران آمد تا از جانب امریکا بین انگلیس و ایران میانجیگری کند و «منطق و احساسات» را با هم آشتی دهد. ورود او مصادف شد با تظاهرات بزرگی که حزب توده برپا کرده بود. حزب توده در این زمان جنبش ملی را رقیب خود می دانست و دکتر مصدق را عامل امپریالیسم امریکا، و با کمال علاقه آماده بود در زدوخوردهای خونین خیابانی شرکت کند تا موقعیت دولت را تضعیف سازد.

سفر هریمن به تهران راه را برای ورود هیئت انگلیسی به ریاست ریچارد استوکس در مرداد ۱۳۳۰ گشود. مذاکرات این

شخصی را مأمور تشکیل کابینه کنند که مخالفت کمتری برانگیزد. این شخص حسین علا بود.

روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ به دنبال تظاهرات عظیمی که مردم در خیابانها برپا کردند، مجلس به اتفاق آراء اصل ملی شدن صنعت نفت را که به تصویب کمیسیون نفت رسیده بود تأیید کرد و از کمیسیون نفت خواست که بهترین طرز اجرای آن را بیابد. شاه و انگلیسیها به نمایندگان توصیه کرده بودند که از شرکت در جلسه مجلس خودداری کنند و وقتی با حرف ناشنوی آنان روبهرو شدند به مجلس سنا امید بستند ولی سنا نیز علی رغم تلاشهای شاه در روز ۲۹ اسفند به اتفاق آراء اصل ملی شدن صنعت نفت را تأیید کرد.

انگلیسیها که گویی مطلقاً متوجه قدرت جنبش ملی ایرانیان نبودند و بر این باور بودند که «شخصیت ایرانی» به گونه ای است که در برابر زور زانوی تسلیم بر زمین می زند درصدد برآمدند سیدضیاء را به نخست وزیری برسانند تا او آب رفته را به جوی بازگرداند، ولی امریکاییها مخالف نخست وزیری سیدضیاء بودند زیرا عقیده داشتند که پیوند آشکار او با انگلستان دست او را می بندد.

روز ۵ اردیبهشت کمیسیون نفت قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آراء تصویب کرد و مجلسین شورا و سنا نیز آن را به ترتیب در روزهای ۷ و ۹ اردیبهشت تأیید نمودند. حسین علا که نه مایل به حمایت از قانون مزبور بود و نه قادر به مخالفت با آن، بلافاصله از مقام نخست وزیری استعفا داد و به مقام امن سابقش، وزارت دربار، بازگشت که بیشتر درخور شخصیت و خلق و خوی او بود.

دولت مصدق، اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲

حالا تقریباً قطعی بود که سیدضیاء نخست وزیر خواهد شد، و او خود مشغول مذاکره با شاه در مورد تصدی این شغل بود که ناگهان جمال امامی پیشنهاد کرد که مصدق عهده دار مقام نخست وزیری شود. هیچ کس، و به یقین شخص جمال امامی، تصور نمی کرد که مصدق این پیشنهاد را بپذیرد. او در گذشته چندبار چنین پیشنهادی را رد کرده بود و دو هفته پیش از آن نیز گفته بود مگر شرکت نفت پس از پنجاه سال دخالت در امور ایران اجازه می دهد که من دولت تشکیل دهم و موفق شوم. اما این بار پذیرفت که نخست وزیر شود زیرا او و همکارانش معتقد بودند که نخست وزیری سیدضیاء برای کشور کم از مصیبت نیست. شرط او این بود که مجلس، طبق سنت منسوخ، قبلاً به نخست وزیری او رأی تمایل بدهد. مجلسین چنین کردند و شاه در ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ فرمان نخست وزیری او را امضا کرد. نخست وزیری

هیئت هم به جایی نرسید زیرا امرغ انگلیسیها همچنان يك پاداشت و پیشنهادهای ایشان یکی این بود که سود عملیات نفت بالمناصفه بین انگلیس و ایران تقسیم شود و دیگر این که يك مدیر انگلیسی مسئولیت کل جریان تولید را به عهده بگیرد. این پیشنهادها منافی اصل ملی شدن بود و مصدق مطلقاً نمی توانست با آن موافقت کند. استوکس با دست خالی به انگلستان بازگشت ولی پیش از ترك ایران به شاه گفت که «تنها راه حل» مسئله نفت بر سر کار آوردن يك «دولت قوی و برقرار کردن حکومت نظامی و به زندان انداختن پسران بد تا دو سال یا در همین حدود» است. انگلیسیها مصمم بودند در برابر مصدق محکم بایستند تا او سقوط کند. از این رو به تحریک مخالفان او در داخل کشور پرداختند.

مخالفان راستگرای مصدق متشکل از معدودی عناصر محافظه کار و ناموجه و بی اعتبار بودند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم با سفارت انگلیس رابطه داشتند. رهبر این گروه جمال امامی بود که ضد کمونیستی دوآتشه و محافظه کاری طرفدار غرب بود و مؤثرترین شیوه مبارزه با کمونیسم را توسل به سرکوب و اختناق می دانست. شاه در این زمان کاملاً متوجه بود که مخالفت علنی با مصدق به ضرر خود او تمام می شود. این بود که شرط احتیاط را به جا می آورد.

انگلیسیها پس از آنکه مذاکرات هیئت استوکس با دولت ایران به جایی نرسید به شورای امنیت شکایت کردند. این امر به مصدق فرصت داد تا از قانونی بودن اقدام ایران در ملی کردن صنعت نفت خود دفاع کند و تبلیغات انگلیسیها را خنثی سازد. اما او در داخل کشور از تحریکات و توطئه های جناحهای چپ و راست در امان نبود. حزب توده لحظه ای از مبارزه های ضد دولتی خود دست بر نمی داشت و با آنکه مصدق را اسیر طبقه خودش و نوکر امریکا می دانست و در روزنامه هایش، همصدا با مطبوعات راستگرا، هر فحش و تهمت را که در چنته داشت تثاراومی کرد از او انتظار داشت موضعی اختیار کند که حزب می پسندید.

برگزاری انتخابات مجلس هفدهم وظیفه مشکلی بود که دولت در این روزها با آن مواجه بود. مصدق که از مدتها پیش خود را قهرمان انتخابات آزاد شناسانده بود حالا می بایست انتخابات را در چارچوب قوانین موجود برگزار کند که راه را بر تقلب و دخالت های غیرقانونی کاملاً نمی بست. او نه می توانست از دخالت های دربار و ارتش جلوگیری کند و نه از خلافتکاریهای برخی از پیروان خودش. مشاچره بر سر تقسیم غنایم انتخاباتی تنشهایی را که در داخل جبهه ملی موجود بود شدیدتر کرد. به عنوان مثال آیت الله کاشانی و ابوالحسن حائری زاده از مصدق رنجیدند که چرا کمک نکرده است تا نامزدهای مورد علاقه آنان انتخاب شوند و مصدق آیت الله کاشانی را متهم ساخت که باعث

«اغتتاش» انتخابات شده است. به هر حال تعداد زیادی از مخالفان مصدق به مجلس راه یافتند و این نشان می داد که دولت دخالت چندانی در انتخابات نکرده است.

فعالتهای ضد مصدق به طرق مختلف ادامه داشت: حمله های مطبوعاتی، تظاهرات خیابانی حزب توده، و تحریکات نخبگان ناراضی و سفارت انگلیس. شاه نیز می کوشید تا آیت الله کاشانی و مکی و بقایی را از مصدق جدا سازد.

مشکلهای مالی و اقتصادی نیز در حال افزایش بود. انگلیسیها اجازه نمی دادند که ایران نفت خود را به فروش برساند و امیدوار بودند که فعالتهای مخفی و علنی مخالفان دست به دست مشکلهای مالی و اقتصادی بدهد و دولت مصدق را به زانو در بیاورد. اما مصدق مردی نبود که در برابر دشمنان جابزند و آرمانهایش را رها سازد. او علی رغم مخالفت شاه و برخی از پیروان خودش سیاست «اقتصاد بدون نفت» را پیش گرفت.

مجلس هفدهم در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ رسماً افتتاح شد و طولی نکشید که معلوم شد تعداد زیادی از مخالفان بالفعل و بالقوه مصدق به آن راه یافته اند. شاه نیز که تاکنون جرئت مخالفت علنی با مصدق را نداشت کم کم اعتماد به نفس پیدا کرد، بازگشت خواهرش اشرف پهلوی هم به او قوت قلب بیشتری بخشید، و با تمام قوا شروع کرد به تحریک بر ضد مصدق، و مصدق که یقین داشت مجلس به او اجازه نخواهد داد به هدفهای اصلاح طلبانه اش جامه عمل بپوشاند تقاضای ۶ ماه اختیارات تام کرد. ضمناً لازم دانست، و این را از شاه خواست، که خود وزارت جنگ را به عهده بگیرد و حق داشته باشد که رئیس ستاد و سایر فرماندهان ارتش را انتخاب کند. شاه این درخواست را نپذیرفت و مصدق فوراً از مقام نخست وزیری استعفا داد.

قیام سی ام تیر و شکست قوام. بلافاصله پس از استعفای مصدق، مجلس در غیاب نمایندگان عضو جبهه ملی جلسه تشکیل داد و به نخست وزیری احمد قوام رأی تمایل داد و شاه نیز فرمان نخست وزیری او را صادر کرد.

دو تن از زیردستان قوام به سفارت انگلیس اطلاع داده بودند که او خیال دارد مثل يك «دیکتاتور» عمل کند و بسیاری از مخالفانش را به زندان بیندازد و مجلس را منحل سازد. خود او نیز روز ۲۷ تیر اعلامیه غلاظ و شدادی صادر کرد که حاکی از همین قصد او بود ولی این اعلامیه او، که تأحد زیادی تویی تو خالی بود، به جای آنکه مخالفانش را بترساند تحریکشان کرد که هر چه زودتر دست به ضدحمله بزنند. آیت الله کاشانی از ارتش خواست که از دولت اطاعت نکند. جبهه ملی قوام را نوکر انگلیس خواند و مردم را دعوت به تظاهرات کرد. حزب توده هم پس از تردیدهای

ایران با این پیشنهاد موافقت نکرد و چون دولت انگلیس تبلیغات ضدایرانی و کارشکنیهای خود را افزایش داد با آن دولت قطع رابطه کرد. قطع رابطه با انگلیس به روابط ایران و امریکا هم لطمه زد، و پیروزی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۵۲ زمینه را برای همکاری نزدیکتر انگلیس و امریکا آماده تر ساخت و اندیشه توسل به کودتای نظامی را قوت بیشتری بخشید.

همفکری و همقدمی دشمنان نیرومند خارجی کم بود در صفوف جنبش ملی هم اختلاف افتاد. آیت الله کاشانی و حسین مکی و دکتر بقائی و حائری زاده به مخالفت نخست پنهان تر و سپس آشکارتر با دکتر مصدق پرداختند و جبهه ملی در واقع به دو جناح راست و چپ تقسیم شد. جدائی قطعی این دو جناح هنگامی رخ داد که مصدق از مجلس تقاضا کرد اختیارات تام او به مدت ۱۲ ماه دیگر تمدید شود. حسین مکی در اعتراض به این تقاضای مصدق از نمایندگی مجلس استعفا داد و مصدق را تالی هیتلر خواند. بقائی و برخی دیگر از نمایندگان هم با تمدید اختیارات تام مصدق به شدت مخالفت کردند. مخالفت یاران سابق مصدق با او به شاه و نیروهای شاهدوست جرئت داد که تحریکات خود را شدت بخشند و مجلس را به کانون اصلی فعالیت‌های ضد دولتی تبدیل سازند. مصدق هم تصمیم گرفت دست به ضدحمله بزند و مجلس را از طریق رفراندوم منحل کند، و چنین نیز کرد.

این عمل مصدق، که علی رغم نظر برخی از صدیق ترین یاران او صورت گرفت، بهترین فرصت را در اختیار دشمنان او، به ویژه مأموران انگلیس و امریکا، قرارداد. آنان فارغ از وجود به هر حال مزاحم مجلس شاه را قوت قلب بخشیدند و موافقتش را جلب کردند تا دو فرمان امضا کند؛ یکی فرمان عزل مصدق و دیگری فرمان نخست وزیری زاهدی. بقیه ماجرا معروفتر از آن است، و در ذهن ایرانیان هنوز زنده تر از آن، که نیاز به تفصیل داشته باشد: حمله اول کودتا در ۲۵ مرداد شکست خورد و شاه که هیچ گاه در لحظات خطر پای قرار نداشت با عجله فرار اختیار کرد. اما حمله دوم که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت دولت مصدق را به آسانی، بدون برخورد با مقاومتی، ساقط نمود و دفتر دوره دوازده ساله‌ای را بست که در آن مردم ایران بین دو دوره سیاه دیکتاتوری پدر و پسر تا حدی طعم خوش دمکراسی و حکومت پارلمانی را چشیدند.

نتیجه

مهمترین خصیصه دولت پارلمانی در دوره دوازده ساله ۳۲-۱۳۲۰ بی ثباتی کابینه‌ها بود. در این ۱۲ سال ۱۲ نخست وزیر ۱۷ کابینه تشکیل دادند و جمعا ۲۳ بار کابینه‌های خود را ترمیم اساسی

بسیار و بعد از آنکه اعضای حزب به ابتکار خود وارد صحنه شده بودند جانب مصدق را گرفت. موج اعتصابها، تظاهرات خیابانی، شورشها، و برخوردهای خونین مردم با ارتش و شهربانی به سرعت اوج گرفت تا جایی که بالأخره در سی ام تیرماه قوام را از کاخ نخست وزیری بیرون راند.

دوره دوم نخست وزیری مصدق. دکتر مصدق قیام ۳۰ تیر را نشانه روشن علاقه مندی مردم به آرمانهایش و ادامه خدمتش در مقام نخست وزیری دانست و پس از آنکه هر دو مجلس مجدداً به اورای تمایل دادند کابینه جدید و برنامه ۹ ماده‌ای اصلاحاتش را به مجلس معرفی و تقدیم کرد. برنامه ۹ ماده‌ای او شامل اصلاح قوانین انتخاباتی مجلس و شهرداریها، اصلاحات مالی و اقتصادی و پولی، اصلاحات اداری، اصلاح قوانین استخدامی، اصلاح قوانین قضایی، ایجاد شوراهای روستایی، اصلاح قوانین مطبوعاتی، و اصلاح خدمات آموزشی و بهداشت و ارتباطات بود. تقاضای اختیارات تام هم کرد که به تصویب مجلسین رسید و بدین ترتیب کابینه اقتدار کافی یافت. وزارت جنگ را هم (که وزارت دفاع نامیده شد) خود به عهده گرفت و ارتش را که تاکنون نهادی جداسر بود تحت اداره مؤثر دولت درآورد. مصدق اندیشه اصلاحات دیگری را نیز در سر داشت، از جمله افزایش سهم کشاورزان از زراعت، بیمه اجتماعی کارگران، و گسترش صادرات. اما دولت او آن قدر دوام نیاورد تا به کلیه هدفهای اصلاحاتی خود دست یابد. انگلیسیها از همان ابتدای دوره دوم حکومت او در صدد بودند که از طریق کودتای نظامی او را از مقام نخست وزیری برکنار کنند و به همین منظور سعی می کردند امریکاییها را متقاعد سازند که اگر مصدق بر سر کار بماند کمونیستها بالأخره بر ایران تسلط خواهند یافت. امریکاییها حالا بیش از پیش دست در دست انگلیسیها داشتند و می کوشیدند بر دولت ایران فشار وارد بیاورند تا در مذاکرات مربوط به مسئله نفت و پرداخت غرامت به انگلیسیها کوتاه بیاید. یکی از نمونه‌های این همدستی پیام مشترک چرچیل- ترومن به نخست وزیر ایران بود که ضمن آن پیشنهاد کردند موضوع غرامت به حکمیت دیوان دادگستری بین المللی واگذار شود.

مزبور دیری نپایید. سقوط دولت مصدق هم نشانه پیروزی قاطع شاه بود و هم این امکان را برای همیشه از میان برد که بین سلطنت و حکومت مبتنی بر قانون اساسی در ایران پیوند برقرار شود.

*

کتاب بحران دموکراسی در ایران نخستین پژوهشی است که منحصرأ به دوره بسیار مهم ۳۲-۱۳۲۰ می‌پردازد آن هم فقط از این لحاظ که به چه دلایلی دموکراسی و حکومت پارلمانی که امید استقرار و دوام آن در این دوره می‌رفت با شکست کامل مواجه شد. رهیافت نویسنده به این موضوع حساس علمی و تحلیلی است و شیوه برخورد او با چهره‌های سیاسی آن زمان که هنوز پس از گذشت دهها سال قلمهای نویسندگان را در مهرورزی یا کینه‌جویی به افراط می‌کشاند تا حد بسیار زیادی بیطرفانه و منصفانه است. اصولاً فضیلت کمیاب بحران دموکراسی در ایران در این است که به نظر نمی‌رسد تاریخ را آن طور که نویسنده خود می‌خواهد یا ایدئولوژی او می‌طلبد دستچین و تفسیر می‌کند، و این با توجه به غلبه پیش‌داوری بر روح ما ایرانیان، حتی کم و بیش در آن حوزه‌هایی که کارشان سنجش علمی و بیطرفانه پیش‌داوریهاست، فضیلت کم ارزشی نیست. ژرف بینی نویسنده در کشف عوامل بنیانی فرهنگی و اجتماعی شکست تجربه دموکراسی و حکومت پارلمانی در دوره ۳۲-۱۳۲۰، عواملی که معمولاً دیرپایند و با دگرگون شدن نظامهای سیاسی از بین نمی‌روند، موجب شده است که استنتاجهای او گرچه ناظر به دوره مورد بحث اند تا حدودی راهنمای اندیشه و عمل در شرایط متفاوت سیاسی- اجتماعی دوره‌های بعد نیز باشند.

بحران دموکراسی در ایران البته بی‌نقص نیست. مثلاً شاید یکی از نقصهای آن این باشد که در بیان علل انشعاب در جبهه ملی که به تحقیق یکی از مهمترین عوامل شکست جنبش ملی و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و در نتیجه پایان امید به دموکراسی و حکومت پارلمانی در ایران بود همان راه معمول را رفته است، قضیه را فقط از دیدگاه دکتر مصدق و یاران او توصیف کرده است، و با آنکه هر چه از تقصیرها و عهدشکنیها و جفاکاریهای یاران پیشین و دشمنان بعدی مصدق گفته است حق گفته است هیچ متذکر انتظاراتها و نگرانیهای بجای ایشان نشده است و پیجویی نکرده است که اگر شخص مصدق و برخی از یاران ثابت قدم او نرمش و تفاهم و اعتدال بیشتری نشان می‌دادند و شرط اتحاد و همکاری را بیشتر به‌جا می‌آوردند آیا امکان ادامه همکاری بود یا نه. با وجود این، کتاب بحران دموکراسی در ایران پژوهش چنان ارزنده‌ای است که بعد از این هر پژوهنده‌ای که بخواهد در تاریخ معاصر ایران تحقیق کند ناگزیر از مراجعه به آن است.

کردند. میانگین عمر کابینه‌ها بدون احتساب ترمیمها ۸ ماه و با احتساب ترمیمها فقط ۳/۵ ماه بود. بی‌ثباتی کابینه‌ها قوه اجرائیه را ناتوان و کم‌اثر کرده بود اما ترکیب نخبگان حاکم را دگرگون نساخت. از ۱۵۰ سیاستمداری که پست نخست‌وزیری و وزارت به‌عهده گرفتند يك سوم آنان منظمأ مقام وزارت داشتند و دو سوم این گروه اخیر سیاستمداران شاهدوستی بودند که مقامشان را در درجه اول مرهون حمایت دربار بودند.

تجربه این دوره به‌روشنی نشان می‌دهد که لازمه دولت پارلمانی کارآمد در ایران این است که قوه اجرائیه قوی باشد، از عمری نسبتاً طولانی برخوردار باشد، و دچار ستیزه‌جوییهای بی‌امان مجلس نباشد. عوامل بنیانی که ظهور و تحکیم چنین دولتی را مانع گردید تا حد زیادی از ابهامهای قانون اساسی ناشی می‌شد که مرزبندی روشنی بین سه قوه مقننه و اجرائیه و قضائیه نکرده بود. در نتیجه از يك سو مجلسی پدید آمد فرقه‌زده که قدرت پر دامنه‌ای داشت اما بیشترین کاری که از او برمی‌آمد تعویض مکرر کابینه‌های ناتوان بود، و از سوی دیگر شاه که قانوناً موظف به حساب پس دادن نبود و وظایف او اساساً جنبه تشریفاتی داشت عملاً قدرتمندترین فرد مملکت بود. با وجود این شاه ناراضی بود و می‌کوشید از طریق تجدیدنظر در قانون اساسی قدرت خود را باز هم بیشتر کند و از طریق تشکیل کابینه‌های گوش به فرمان نفوذ و نظارت خود را بر قوه اجرائیه به حداکثر برساند. اما هرگاه او موفق می‌شد چنین کابینه‌هایی تشکیل دهد مجلس زیر آب آن کابینه‌ها را می‌زد، و هرگاه مجلس میداندار می‌شد و به میل خود کابینه‌هایی را بر سر کار می‌آورد نوبت موش دوانیدن شاه و دربار در کار آن کابینه‌ها فرامی‌رسید، و اگر کابینه‌ای می‌کوشید در برابر دربار و مجلس استقلال رأی و عمل از خود نشان دهد تعداد زیادی از نمایندگان بر ضد آن کابینه با شاه متحد می‌شدند. روابط شکننده فرقه‌های سیاسی موجود، نفوذ و فشارهای قدرتهای خارجی، چالشهای ایدئولوژیک، توسل مطبوعات به احساسات و پیش‌داوریهای عوام، و عوامل مختلف اجتماعی- اقتصادی هم به این وضع دامن می‌زدند.

قانون اساسی کابینه را يك هیئت یا نهاد جمعی می‌شناخت ولی در عمل دولت برابر با کابینه نبود بلکه برابر با شخص نخست‌وزیر بود. اگر نخست‌وزیر شخصی ضعیف بود کابینه هم ضعیف بود و برعکس. نخست‌وزیران قوی از قبیل قوام و دکتر مصدق کوشیدند از طریق جلوگیری از دخالتهای غیرقانونی دربار یا به حداقل رساندن آنها قوه اجرائیه را صاحب اقتدار کنند اما سرشت سیاست فرقه‌ای ایران به‌گونه‌ای بود که رشته‌های آنان را پنبه کرد. ظهور دولت مصدق این امید را زنده نمود که شاید زمان حکومت بر مبنای قانون اساسی فرارسیده است اما امید